

بررسی رویکردهای زبانی در پژوهشهای رشته زبان و ادبیات فارسی

محمدامین ناصح^۱

چکیده

از آغاز قرن گذشته در کنار آن دسته از ادیبانی که ادبیات را از طریق متون ادبی مورد بررسی قرار داده اند، گروهی دیگر برای بررسی چگونگی آفرینشهای ادبی، از ابزارهای زبان شناسی نیز مدد گرفته اند و روشهایی را در بررسی و تحلیل ادبیات به دست داده اند که دیگر نمی تواند نادیده انگاشته شود. در رشته پر سابقه زبان و ادبیات فارسی، در کنار توجه به متون فخیم ادب فارسی و کاویدن آنها، علی القاعده می بایست به مطالعه جنبه های زبان شناختی این زبان کهن نیز پرداخته شود تا از این رهگذر، بتوان دانشجویان را با ابزارها و روشهای تحلیل زبان شناختی متون ادبی نیز که امروز در ادبیات جهان، امری معمول می باشد، آشنا کرد. شاید درک همین واقعیت و ضرورت فراهم سازی بسترهای لازم برای آن باعث شده است که در سالهای اخیر، شاهد اصلاحاتی در سه کتاب درسی زبان و ادبیات فارسی در دوره متوسطه باشیم؛ به نحوی که با استقلال کتاب زبان فارسی از ادبیات فارسی، مجال پرداختن به آموزش جنبه های مختلف زبان فارسی به دانش آموزان بیشتر فراهم شده است. این مقاله بر آن است ضمن معرفی اجمالی زمینه های ارتباط زبان شناسی و ادبیات، به سابقه مطالعات زبان شناختی ادب فارسی پرداخته، سپس به منظور ارزیابی کمی رویکردهای زبانی در پژوهشهای ادبی دانشگاهی، با بررسی همه پایان نامه های زبان شناختی رشته زبان و ادبیات فارسی در ۳۱ دانشگاه دولتی و آزاد کشور (در فاصله زمانی ۱۳۳۳ تا ۱۳۸۵) و تحلیل آماری و موضوعی آنها، میزان واقعی این تحقیقات را در مراکز آموزشی مشخص کند. با این بررسی می توان، جایگاه مطالعات زبانی را در پژوهشهای رشته زبان و ادبیات فارسی به طور مستند نمایان ساخت تا در برنامه ریزیهای آموزشی این رشته مورد توجه قرار گیرد.

کلید واژه‌ها: زبان فارسی، نقش ادبی زبان، برنامه ریزی آموزشی، پایان نامه های تحصیلی.

۴ مری گروه زبان انگلیسی دانشگاه بیرجند amin_nasseh@yahoo.com

۱- مقدمه

تاریخچه مطالعات ادبی- زبان شناختی در غرب همچون بسیاری دیگر از علوم به قرن چهارم و پنجم پیش از میلاد در یونان باستان باز می‌گردد. شاید بتوان گفت که نخستین آراء صریح درباره این دسته از مسائل به سقراط، افلاطون و ارسطو منسوب است. در بعضی از رساله های افلاطون به ویژه رساله دفاع سقراط، می‌توان به برخی از دیدگاههای ادبی سقراط دست یافت و در نهایت روشن کرد که سقراط صناعات ادبی و شعر را از نظرگاه اخلاقی می‌نگریسته است و از این طریق درباره ارزش شعر، حکم می‌کرده است. در نظر سقراط، غایت و هدف فوننی مانند شعر، ایجاد لذت و خوشایندی بود.

از بحثهای متعددی که افلاطون نیز درباره شعر و شاعری دارد، پیداست که او بیشتر از استاد خویش، بیشتر به مطالعات ادبی توجه داشته است. از نظر او، شعر علم نیست زیرا نه آن را می‌توان به تعلم کسب کرد و نه می‌توان به تعلیم به یکدیگر آموخت. سقراط و افلاطون شعر و ادب را نتیجه قوه الهام می‌دانستند و از آن جا که ابتکار شاعر را در ایجاد آثار ادبی، قابل ملاحظه نمی‌دیدند، هرگز در صدد بر نیامدند تا قواعدی برای شعر و ادب بیابند (زرین کوب، ۱۳۵۸: ۲۸۸). از طرفی ارسطو سعی بر آن داشت تا قواعدی برای آفرینشهای ادبی کشف کند. به همین دلیل در بررسیهای تاریخی ادبیات، ارسطو، نخستین پژوهنده در مسائل ادبی شناخته شده است. وی ارزش اخلاقی شعر را از ارزش زیباشناختی آن جدا می‌داند و وجود شعر را وابسته به غریزه تقلید و علاقه طبیعی انسان به وزن می‌پندارد. او برای نخستین بار، میان شعر و نظم تمایز قایل می‌شود و اصل شعر را در معنی و مضمون آن می‌جوید و وزن را وابسته به نظم می‌داند (خانلری، ۱۳۴۵: ۵۵).

مطالعات ادبی- زبان شناختی در قرون وسطی، تحت تأثیر کلیسا، محدود به فنون بلاغت، تفسیر و تأویل متون دینی بود. مهم‌ترین رویداد عصر رنسانس درباره تاریخ مطالعات ادبی- زبانی نیز کشف نسخه فن شعر ارسطو بود و به همین دلیل شرح و تفسیر و دیدگاه نظری ارسطویی، در آن زمان جان تازه ای یافت.

از سویی در دنیای اسلام، اوج پژوهشهای ادبی- زبانی مسلمین در حوزه بلاغت است و سیر تحول مطالعات بلاغی با محوریت قرآن را به ویژه باید در قرن چهارم و پنجم هجری جستجو کرد که در این زمینه می‌توان از بزرگانی نظیر شیخ عبدالقاهر جرجانی، جارالله زمخشری، سگاک، سعدالدین تفتازانی و

... نام برد. در سال ۲۱۱ هجری قمری، ابو عبیده بن مثنی، شاگرد خلیل بن احمد با تألیف کتابی به نام "مجاز القرآن" مباحثی از این علوم را تدوین نمود و این مطالب به تدریج در اعجاز القرآن پیگیری شد. ابن معتر [وفات ۲۹۶ ه. ق.] پسر متوکل عباسی نیز در مورد بدیع تحقیقاتی به انجام رساند و به این ترتیب بررسی مسائل بیانی، راه رشد می پیمود تا سرانجام به دست شیخ عبدالقاهر جرجانی [۴۷۱ هـ/ ۱۰۷۸ م] تألیف کتاب *دلایل اعجاز صورتی کامل و مرتب یافت*. همین دانشمند است که در علم بیان نیز کتابی نفیس به نام *اسرار البلاغه* دارد و در آن مباحث این دو علم یعنی معانی و بیان را با روشی نقادانه و باریک اندیشی ویژه ای تعریف کرده است. به همین لحاظ او را مبتکر علم، معانی و بیان می دانند. سپس جارالله زمخشری (اهل خوارزم) هم در تفسیر کشف از وجوه اعجاز و بلاغت قرآن سخن گفت و سرانجام جمیع مطالعات این حوزه در کتاب مطوّل تفتازانی ارائه گردید.

۲- مطالعات ادبی- زبان شناختی در غرب

از آغاز قرن گذشته در کنار آن دسته از ادیبانی که ادبیات را از طریق متون ادبی مورد بررسی قرار داده اند، گروهی دیگر سعی بر آن داشته اند تا ادبیات را به منزله حادثه ای در نظر گیرند که در زبان رخ می دهد. این گروه دوم برای بررسی چگونگی آفرینشهای ادبی، از ابزارهای زبان شناسی مدد گرفته اند و از روشهایی در بررسی و تحلیل ادبیات بهره برده اند که دیگر نمی تواند نادیده انگاشته شود.

شفیعی کدکنی هم شعر را حادثه ای می داند که در زبان روی می دهد (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۸: ۳). شاید همین تعریف از شعر و تعمیم آن به کل ادبیات را بتوان سبب اصلی توجه زبان شناسی به ادبیات دانست زیرا اگر بپذیریم که چنین حادثه ای در زبان روی می دهد، بدون تردید بررسی چگونگی وقوع آن برای زبان شناسی حائز اهمیت خواهد بود.

پیشرفت سریع دانش زبان شناسی و به ویژه زبان شناسی ساختگرا در قرن حاضر، به فراهم آمدن امکاناتی جدید برای مطالعه زبان و ادبیات انجامیده است. زبان در گام نخست ابزار ایجاد ارتباط است. در هر فرایند ارتباط، پیامی از گوینده به مخاطب ارسال می شود. این پیام به کمک

مجموعه ای از واژه های یک زبان که بر روی محور هم‌نشینی^۱ قرار گرفته اند، انتقال می یابد. هم‌نشینی واژه ها بر روی این محور، تابع قواعدی است و حاصل این هم‌نشینی، اطلاعاتی است که به وسیله پیام، انتقال می یابد و از طریق گزاره های انباشته در ذهن مخاطب، محک زده می شود. حال اگر به هر طریق، پیام به شکلی انتقال یابد که ارزشش بیش از بار اطلاعاتی اش باشد، توجه به سمت خود پیام معطوف خواهد شد. در چنین شرایطی به قلمرو «نقش ادبی زبان» گام نهاده ایم.

اعتقاد به نقش ادبی زبان، ریشه در دیدگاههای اشکولفسکی^۲ روس و صورت‌گرایان چک به ویژه ماکاروفسکی^۳ و هاورانک^۴ دارد. از دیدگاه ساخت‌گرایان، هنر آفرینی در قلمرو ادبیات از طریق فرآیند برجسته سازی^۵، یعنی انحراف از مؤلفه های هنجار زبان توجیه می گردد؛ هر چند که شاید شگردهای آفرینندگی ادبی در زبان برای آفرینش نظم، شعر و نثر بر حسب مورد متفاوت باشد، لیچ^۶ با بدیهی انگاشتن فرآیند برجسته سازی، دو گونه از این فرآیند یعنی هنجارگریزی^۷ و قاعده افزایی^۸ را از یکدیگر متمایز ساخت و قاعده افزایی را اسباب ایجاد «نظم» و هنجارگریزی را اسباب ایجاد «شعر» دانست. یاکوبسن^۹ به نقش ادبی زبان توجه دقیق تری نشان داد و بر این نکته تأکید ورزید که زبان ادب نه برای ایجاد ارتباط بلکه برای ارجاع به خود به کار می رود و برجسته سازی نیز زمانی تحقق می یابد که به هنگام ایجاد ارتباط، پیام فی نفسه کانون توجه قرار گیرد و شیوه بیان جلب نظر کند.

یاکوبسن، برای تشخیص این ویژگی لایفک و ذاتی ادب، از شیوه کاربرد واژگان بر روی دو محور هم‌نشینی و جانشینی سود می جوید. به اعتقاد وی شیوه انتخاب یک واژه از میان واژه های کم و بیش معادل یکدیگر بر روی محور جانشینی و چگونگی هم‌نشینی آنها بر روی محور هم‌نشینی، می تواند جملات یک زبان را از نقش ارتباطی به سمت نقش ادبی سوق دهد. به اعتقاد یاکوبسن، پژوهش درباره

-
- 1 - Syntagmatic axis
 - 2- V.Shklovsky
 - 3- J.Mukarovsky
 - 4- B.Havranek
 - 5- Foregrounding
 - 6- G.N.Leech
 - 7- Deviation
 - 8- Extraregularity
 - 9- R.Jakobson

این نقش زبان بدون در نظر گرفتن مسائل کلی زبان به ثمر نخواهد رسید و از سوی دیگر بررسی زبان نیز مستلزم بررسی همه جانبه «نقش شعری یا ادبی» آن می باشد. همان نقشی که مارتینه آن را «نقش زیبایی آفرینی» می نامد (صفوی، ۱۳۸۰: ۵۶). البته باید بر این نکته تأکید داشت که مرز مشخص و روشنی میان این نقش زبان و دیگر نقشها وجود ندارد. یاکوبسن حتی در چارچوب نقش ادبی زبان نیز بر این واقعیت اذعان دارد. به اعتقاد وی در شعر حماسی که بر سوم شخص متمرکز است، زبان، کاربردی قویاً ارجاعی دارد و شعر غنایی که به سوی اول شخص گرایش دارد، پیوند تنگاتنگی با کارکرد عاطفی (حدیث نفس) زبان دارد (فالر و دیگران، ۱۳۶۹: ۸۲).

اگر چه قرنهایست که در ادبیات و بررسیهای ادبی، تمایز میان سه گونه ادبی یعنی نثر، نظم و شعر، لاقبل به هنگام کاربرد اصطلاح مشخص بوده است، کوشش در ارائه توجیهی علمی برای مشخص ساختن محدوده هر یک از این سه گونه، به سالهای بعد از دهه پنج قرن گذشته میلادی باز می گردد (صفوی، ۱۳۸۳: ۵۶).

در کنار مطالعات ادبی- زبان شناختی صورت‌گرایان غربی که توجه خود را بیشتر به طرح نظری چگونگی تمایز میان زبان ادب و زبان ارتباط معطوف داشته بودند، گروهی دیگر از زبان شناسان به دنبال آن بودند تا از طریق تحلیل گفتمان^۱ به توصیف سبک ادبی پردازند. به اعتقاد آنها هر گونه انحراف در گفتمان، به تغییر در سبک منجر خواهد شد و تغییر در سبک نیز باید در ارتباط مستقیم با گفتمانی مورد بررسی قرار گیرد که چارچوب آن سبک را می سازد.

شاید بتوان گفت که نخستین آرای منسجم درباره «تحلیل گفتمانی ادبیات» متعلق به پرات^۲ است. وی وی با توجه به دیدگاه اوستین^۳ درباره کنشهای گفتاری^۴ به مخالفت با آرای صورت‌گرایان روس و چک برخاست و مدعی شد که ادبیات را نمی توان به طور مطلق محصولی از نقش ادبی زبان دانست و نقش ادبی را در تقابل با دیگر نقشهای زبان قرار داد. به اعتقاد پرات، ادبیات را باید به عنوان فعالیتی زبانی و وابسته با بافت موقعیتی اش تحلیل کرد. یکی دیگر از چهره های مهم این گروه، فالر^۵ است. وی که از

1- Discourse Analysis

2- M.L.Pratt

3- J.Austin

4- Speech act

5- R.Fowler

منتقدین دیدگاه یاکوبسن به شمار می رود، معتقد است که تحلیل متون ادبی به منزله ساختاری صوری خطاست. او با توجه به نظریه کاربردی زبان هیلیدی^۱، سه کارکرد اندیشگانی^۲، میان فردی^۳ و متنی^۴ زبان را مطرح می سازد. به گفته وی از طریق کارکرد متنی می توان دریافت که آنچه بیان شده است در شرایط بافت موقعیتی خاص خود، به چه معنی است. البته شیوه ای که فالر و دیگر معتقدان به «تحلیل گفتمانی ادبیات» برگزیدند، تحلیل و بررسی جهانیهای ادبی را محدود می سازد زیرا هر ساختار، صرفاً از طریق بافت پیرامون خود قابل تحلیل خواهد بود. منتقدین این روش بر این باورند که تفسیر و تعبیرهای مقید به بافت، بیش از آن که بتواند جهان شمول باشد، شخصی و وابسته به معرفت و جهانی بینی مفسر است.

در کل می توان گفت بررسی ادبیات از سوی زبان شناسان تا کنون در دو مسیر متفاوت ولی وابسته به یکدیگر تحول یافته است؛ دیدگاه نخست با توجه به مبانی ساخت گرای^۵ و به ویژه صورت گرای^۶ به بررسی اسباب آفرینش ادبی می پردازد و دیدگاه دوم با توجه به کاربردشناسی زبان^۷، به تفسیر آن چه به منزله ادبیات رخ داده است، توجه دارد. به این ترتیب شاید بتوان گفت که بررسی زبان شناختی ادبیات به دلیل تفاوت در عامل دیدگاه و عامل هدف، شامل دو شاخه «زبان شناسی ادبیات» و «سبک شناسی زبان شناختی» است. در زبان شناسی ادبیات به توصیف ابزارهای آفرینش ادبی پرداخته می شود و در سبک شناسی زبان شناختی، توصیف چگونگی کاربرد این ابزارها در متن ادبی، مورد نظر است. این دو شیوه بررسی، از بسیاری جنبه ها با یکدیگر تفاوت آشکار دارند ولی هر دو بجا و قابل قبولند.

۳- مطالعات ادبی- زبان شناختی در ایران

از ایران پیش از اسلام، آثار ادبی چندانی باقی نمانده است تا از طریق آن بتوان شیوه مطالعات ادبی آن دوره را استنباط کرد. آنچه امروز در اختیار ماست، گزارشهایی است که محققان دوره اسلامی از ویژگیهای بلاغی پیش از اسلام به دست داده اند. بر اساس این مستندات، شاید بتوان گفت که لااقل در دوره

-
- 1- M.A.K.Halliday
 - 2- Ideational
 - 3- Interpersonal
 - 4- Textual
 - 5- Structuralism
 - 6- Formalism
 - 7- Pragmatics

ساسانی، فن نویسندگی و بیان، دارای قواعدی بوده و نویسندگان، این قواعد را می آموختند. زرین کوب نیز بر این اعتقاد است که ایرانیان حداقل از زمان ساسانیان، با فن شعر و خطابه ارسطو آشنا بوده اند (زرین کوب، ۱۳۵۸: ۱۸۳). در دوران پس از اسلام، مطالعات ادبی در میان مسلمانان در دو مسیر آغاز شد: بخشی از این مطالعات به بررسی وزن و قافیه یعنی ویژگیهایی محدود می شد که شعر را از غیر شعر متمایز می ساخت و بخش دیگر به شیوه ارائه مطالب در شعر محدود می گشت تا نشان دهد چه صناعاتی می تواند در القای معانی مختلف به کار رود. به این ترتیب، پیشینه مطالعات ادبی در میان مسلمانان را باید به دو بخش متمایز تقسیم کرد: ۱- تاریخچه فنون بلاغت؛ ۲- تاریخچه عروض و قافیه.

با بررسی تطبیقی مطالعات ادبی زبان شناختی اسلامی و غربی، در مجموع می توان گفت که مطالب کتابهای بلاغت اروپایی از طبقه بندی منظم تری برخوردار است ولی آن چه در میان مسلمانان به عنوان فنون بلاغت مطرح بود با موشکافی بیشتری مورد تبیین قرار گرفته است. عدم تفکیک علمی موضوعات در هر دو روش کاملاً مشهود است؛ هر چند این نارسایی در بررسی های سنتی مسلمانان و به ویژه کتابهای بلاغت فارسی، بیشتر به چشم می خورد. این شیوه بررسی که در میان کتب بلاغت فارسی دیده می شود تا تألیف کتابهایی چون معیار الأشعار و المعجم فی المعاییر اشعار العجم شکلی پویا داشته است و سپس صورتی ایستا یافته و الگویی برای تقلید واقع شده است.

اگر چه استفاده از امکانات ساخت گرای در زمینه ادبیات و بررسی ویژگیهای آن، گامهای نخستین راه را می پیماید، بازده آن تاکنون چشمگیر بوده است. البته این شیوه از مطالعات در ایران، هنوز بسیار نوپاست و به چند مقاله و کتاب محدود می شود. تا پیش از دهه ۷۰ (ش) بیشتر تحقیقات انجام شده در این چهارچوب به عروض فارسی تعلق داشت که با پژوهشهای خانلری و فرزاد آغاز شده و با تحقیقات نجفی، شمبسا و وحیدیان کامیار دنبال شد. دو مقاله از باطنی و حق شناس هم به مسائل نظری بررسی ادبیات از دیدگاه زبان شناسی پرداخته اند. تقریباً در همان دوره، شفیع کدکنی و حق شناس نیز هر یک تحقیقات زبان شناختی قابل توجهی در باب قافیه به دست داده و پژوهشی از ثمره هم، نشان دهنده شیوه به کارگیری ابزارهای زبان شناسی از طریق تحلیل آوایی در سبک شناسی ادبی بوده است (صفوی، ۱۳۷۳: ۱۳۳). در بیان اهم دستاوردهای این دوره می توان به چند نمونه زیر اشاره کرد.

شفیعی کدکنی معتقد است که انواع برجسته سازی را می توان در دو گروه موسیقایی و زبانی تبیین کرد. وی گروه موسیقایی را مجموعه عواملی می داند که زبان ادبی را از زبان هنجار و توازن ممتاز می سازد و در این مورد عواملی چون وزن، قافیه، ردیف و هماهنگیهای آوایی را به دست می دهد (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۸: ۹). به اعتقاد او گروه زبانی، مجموعه عواملی است که به اعتبار تمایز نفس واژگان در نظام جملات می تواند موجب برجسته سازی شود. او در این مورد عواملی چون استعاره، مجاز، ایجاز و ... را بر می شمارد. دیدگاه شفیعی کدکنی همان است که لیچ با اندک تفاوتی به دست می دهد. لیچ آنچه را شفیعی کدکنی در چارچوب گروه موسیقایی مطرح می سازد در مقوله ای کلی و تحت عنوان توازن^۱ به دست داده است و گروه زبانی را از طریق انواع هنجار گریزی ها قابل تبیین می داند. لیچ هنگام بحث درباره هنجار گریزی و قاعده افزایی، محدودیتی برای این دو قائل می شود. از نظر او هنجار گریزی می تواند تا به آن حد پیش رود که ایجاد ارتباط مختل نشود و برجسته سازی قابل تعبیر باشد. شفیعی کدکنی نیز بر این نکته تأکید دارد و معتقد است که هنجار گریزی باید اصل رسانگی را مراعات کند.

شاید بتوان گفت نخستین بررسیهای زبان شناختی برای تعیین گونه های زبان ادب و ارائه تمایزی میان آنها در حوزه ادبیات فارسی، از سوی اختیار و سپس حق شناس به دست داده شده است. شفیعی کدکنی نیز به تمایز میان شعر و نظم قائل است؛ هر چند وی نظم را در دو مفهوم جدا از یکدیگر به دست می دهد و در کنار نظمی که از وزن، قافیه و ... به دست می آید، از نظمی زیبا شناختی سخن به میان می آورد که ارتباطی به وزن و قافیه ندارد. وی این نظم دوم را «نظام» می نامد و جزئی لاینفک از شعر می داند. مفهومی که وی از نظم در معنی به کارگیری وزن و قافیه ارائه می دهد و آن را معنی عامیانه نظم بر می شمارد (همان: ۲۳۹)، همانی است که حق شناس گونه ای از زبان ادبی می داند و معتقد است که بر «برونۀ زبان» استوار است و همان گونه ای است که لیچ معتقد است از طریق قاعده افزایی به دست می آید و کرومبی^۲ پیدایش آن را نتیجه توازن می داند.

1- Parallelism
2- W.Crombie
3- Content

به اعتقاد حق شناس، شعر بر خلاف نظم بر «درونه زبان» استوار است. وی جوهر شعر را بر بنیاد گریز از هنجارهای زبان خودکار می‌داند و آن را وابسته به محتوای زبان^۱ می‌پندارد؛ در حالی که از نظر او، جوهر نظم، وابسته به صورت^۲ زبان است. شفيعی کدکنی نیز شعر را بر شکستن هنجار منطقی زبان استوار می‌داند و این همان دیدگاهی است که پیش از این، لیچ بر آن تأکید داشته است.

حق شناس از اختلاط میان گونه‌های زبان در پدید آوردن نثر ادبی یاد می‌کند و از این طریق میان نثر، شعر و نظم به عنوان سه گونه ادب، تمایز قائل می‌شود. به این ترتیب، نثر ادبی با در هم آمیختن گونه‌های زبان به وجود می‌آید؛ نظم از طریق قاعده‌افزایی بر نثر پدید می‌آید و شعر با گریز از قواعد دستوری زبان هنجار، آفریده می‌شود. البته همان‌طور که گفته شد نمی‌توان میان نثر، نظم و شعر، مرز قاطعی در نظر گرفت. برای مثال تاریخ بیهقی و گلستان، هر دو در قالب نثرند ولی گلستان، گرایش بیشتری به نظم دارد. شاهنامه و دیوان حافظ نیز هر دو به نظمند، ولی سروده‌های حافظ در قالب شعر است و نظم در آن از اهمیت ثانوی برخوردار است؛ در حالی که در شاهنامه، عکس این مطلب صادق است. حق شناس با توجه به این نکته، امکانات در هم آمیزی این سه گونه ادبی را مطرح می‌سازد و معتقد است که با آمیزه سه گونه مذکور، امکان دستیابی به گونه‌های آمیخته‌ای به وجود می‌آید که می‌تواند هر اثر ادبی را نسبت به نظم، نثر و شعر محک بزند. آن چه حق شناس به دست می‌دهد، می‌تواند در کل به ارائه سه نمونه نظری یعنی شعر مطلق، نظم مطلق و نثر مطلق بیانجامد. از آمیزه این سه پیش‌نمونه، سه گونه ادبی آمیخته، یعنی شعر مثنوی، نثر منظوم و شعر منظوم به دست خواهد آمد.

از اوایل دهه ۷۰ (ش) توجه به پژوهش‌های این حوزه، رونق بیشتری یافته و تا کنون آثار شایان چندی در قالب کتاب، مقاله یا پایان‌نامه در کشور به انجام رسیده است. در میان این آثار، به ویژه می‌توان به دو جلد کتاب «از زبان شناسی به ادبیات» تألیف دکتر کوروش صفوی اشاره نمود چرا که شاید تنها کتبی باشند که مستقلاً به معرفی کامل تاریخچه و زوایای این حوزه پرداخته‌اند.

یکی از مسائل قابل توجهی که با وجود مطالعات ارزنده انجام شده، به نظر می‌رسد مورد غفلت قرار گرفته، عدم تبیین و کاربرد ابزارهای علمی در طبقه‌بندی سبک‌های ادبی است. آنچه مسلم است اینکه،

ملاکهای سبک شناسی ادب فارسی و طبقه بندی گونه های آن، می بایست مورد بازنگری قرار گرفته، به سطح علمی ارتقاء یابند.

معمولاً سبک را به لحاظ سبکی، شیوه بیان نویسنده یا شاعری تعریف کرده اند که اگر در یک دوره، متداول گردد، سبک دوره ای را تشکیل می دهد. در سنت سبک شناسی، نظم و شعر یک جا مطرح گردیده و متمایز از نثر طبقه بندی شده اند و به علاوه، ملاک طبقه بندی آنها به ترتیب جغرافیایی و تاریخی سیاسی است؛ چونان که امروز هم در کلاسهای درس سبک شناسی رشته ادبیات فارسی در دانشگاهها، سروده های فردوسی، فرخی، منوچهری، سنایی، عطار، ناصر خسرو و خیام را صرفاً به دلیل برخاستن از ناحیه بزرگ خراسان در یک طبقه قرار می دهند.

سبک شناسی سنتی قادر به طبقه بندی زبان ادب در کلیت خود نیست و واحدهای این نظام را مستقل از یکدیگر تلقی می کند. از سویی باید به این نکته توجه داشت که اساساً سبک شناسی، کلیتی است که تنها بخشی از آن را سبک شناسی ادبیات تشکیل می دهد و این بخش، علی القاعده نمی تواند مستقل از سبک شناسی در اقسام دیگر هنر (معماری، نقاشی، موسیقی و...) در نظر گرفته شود؛ همان طور که نمی توان انتظار داشت نثر نویس یک دوره از سبکی پیروی کند و شاعر همان دوره به سبک دیگری شعر خود را بسراید.

جدا از ایرادهایی که به وجه تسمیه و محدوده جغرافیایی سبک شناسی سنتی وارد است، این گونه از طبقه بندی با دو اشکال عمده مواجه است: نخست اینکه مقاطع زمانی به شکلی از یکدیگر متمایز شده اند که گویی با تغییر قرن، تحول در سبک نثر پدید آمده است؛ در حالی که بدیهی است چنین تغییراتی تدریجی بوده و عناصر اولیه آن در دوره کامل یک سبک قابل درک است. دوم اینکه هیچ دلیل روشنی برای تغییر یک سبک به سبک دیگر ذکر نمی شود. حتی اگر عوامل تاریخی و سیاسی مانند حمله مغول و جنبش مشروطیت نیز در این حرکت دخیل بوده باشند، چنین عواملی باید به نوعی جهان بینی ارتباط یابند و همان گونه که ذکر شد، رذپای آن در سبک معماری، مینیاتور و خطاطی آن دوره نیز دیده شود.

لازم به یادآوری است که غرض از طرح مباحث فوق، به هیچ وجه انکار تلاشهای ارزنده و آثار قلمی بزرگانی چون شفیعی کدکنی، شمیسا و... در این زمینه نیست و تنها تذکاری است با هدف آسیب شناسی مطالعات سبک شناختی امروز.

۴- جمع بندی

با تحلیل عناوین پایان نامه های داخلی انجام شده در زمینه "مطالعات زبان شناختی رشته زبان و ادبیات فارسی" می توان چنین گفت که با وجود محدودیت و پراکندگی پژوهشهای این حوزه تا پیش از دهه ۷۰ شمسی، شواهد، گویای آن است که این روند مطالعاتی در خلال دهه گذشته از نظر کمی و کیفی تا حدودی رو به بهبود داشته است؛ هر چند که در کل، نسبت قلیلی از مجموع رساله های این رشته را شامل می شود (نمودار شماره ۱). بررسی داده ها حاکی از آن است که در فاصله زمانی ۷۰ تا ۱۳۳۳ مجموعاً ۴۰ رساله در این زمینه در گروههای آموزشی ذیربط ارائه شده، حال آن که بر اساس آمار موجود، این رقم در سالهای ۸۵ تا ۱۳۷۱ به بیش از ۳۰۰ رساله رسیده است (نمودار شماره ۷).

نتایج تحلیل آماری - موضوعی اطلاعات حاصله نشان می دهد که بررسیهای نحوی دستوری با ۱۰۰ مورد در صدر پژوهشهای صورت گرفته قرار داشته و پس از آن به ترتیب تحلیل زبانی آثار ادبی، مطالعات گوبشی، تهیه فرهنگهای واژگانی و نهایتاً کلیات در رده های بعدی قرار دارند (نمودار شماره ۵). از ۳۱ دانشگاه دولتی و آزاد مورد نظر، گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران با ۸۰ مورد، بیشترین میزان گرایش به این حوزه را به خود اختصاص داده و سپس دانشگاههای آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، شیراز، علامه طباطبایی، فردوسی مشهد و شهید بهشتی در رتبه های بعدی قرار می گیرند (نمودار شماره ۴). از میان استادان دانشگاههای مورد نظر، به ترتیب، آقایان دکتر تقی وحیدیان کامیار، دکتر محمدعلی گذشتی و مرحوم دکتر محمد مقدم نسبت به راهنمایی رساله های این حوزه ابراز علاقه بیشتری نشان داده اند (نمودار شماره ۶).

نتایج بررسیها نشان می دهد که در مجموع از ۳۵۰ پایان نامه ارائه شده، یک رساله به ترجمه آثار مرتبط اختصاص دارد. همچنین حدود ۱۵٪ از تحقیقات انجام شده نیز به روش مقایسه ای صورت گرفته

اند. توزیع این پایان نامه ها در دانشگاههای دولتی و آزاد تقریباً برابر است (نمودار شماره ۲) و ضمناً نسبت جنسیتی دانشجویان پسر، بیشتر از خانمهاست (نمودار شماره ۳).

نکته قابل توجه دیگری که از بررسی رساله های این حوزه برمی آید آن است که سیر تکامل واژه سازی و معادل گزینی در این زمینه در نیم قرن گذشته مثبت و امیدبخش بوده است؛ هرچند که باید متذکر شد علی رغم توجه کافی به برخی از حوزه های مطالعاتی، میزان پژوهشهای زبانی در بعضی دیگر از زمینه ها بسیار ناچیز به نظر می رسد. از آن جمله می توان به تحلیل‌های متنی، ساخت اطلاع و مطالعات صرفی اشاره کرد که امید می رود با درک این موضوع، پژوهشهای آتی با جهت گیری مناسب تری به سمت این حوزه ها سوق داده شود.

این همه، ضرورت گنجاندن واحد های بیشتری را با موضوعات زبان‌شناختی در برنامه درسی رشته زبان و ادبیات فارسی مورد تأیید قرار می دهد و برنامه ریزان آموزشی را مکلف به بازنگری و هم‌سویی بیشتر با سرفصلهای بین المللی این حوزه می دارد.

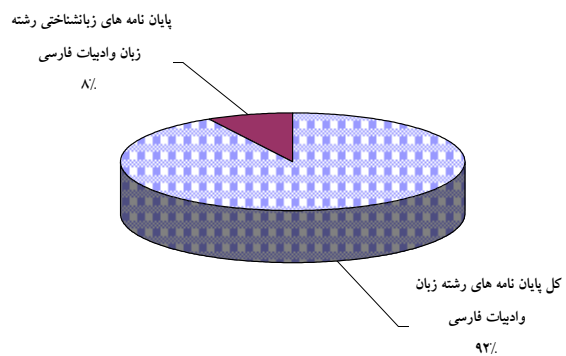
کشف ابزارهای شعر آفرینی، نظم آفرینی و عملکرد آنها بر روی نثر که در نهایت گونه های زبان ادب را پدید می آورند، تنها زمانی امکان پذیر است که متون ادب بازکاویده شوند و تمامی شاخصهای آنها استخراج گردند. در چنین شرایطی است که می توان با استدلالی آماری مشخص کرد که یک اثر ادبی تا چه اندازه از شگردهای خلاقیت ادبی سود جسته است و جایگاهش در میان این پیوستار سه قطبی کجاست.

کاربرد وسیع ویژگیهای زبانی در تفسیر ادبی که حاکی از پیوند طبیعی و حقیقی میان زبان شناسی و ادبیات می باشد، این گفته ماندگار از یاکوبسن را یاد آور می شود: *«زبان شناسانی که به نقش ادبی زبان عنایتی ندارند و ادیبانی که به مسائل زبان شناختی توجهی نشان نمی دهند و روشهای این علم را نمی شناسند هر دو بر خلاف اصول زمانه خویش حرکت می کنند»*.

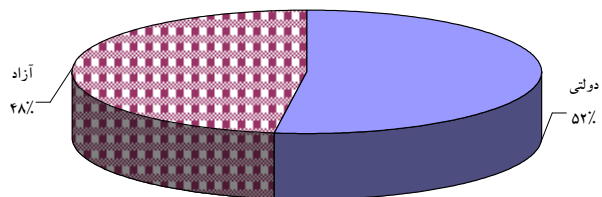
باشد که مقاله حاضر بتواند ضمن بازنمایی تلاشهای صورت گرفته در این عرصه، زمینه مناسب تری را برای بسط و غنای تحقیقات تخصصی آتی فراهم آورد.

ضمیمه

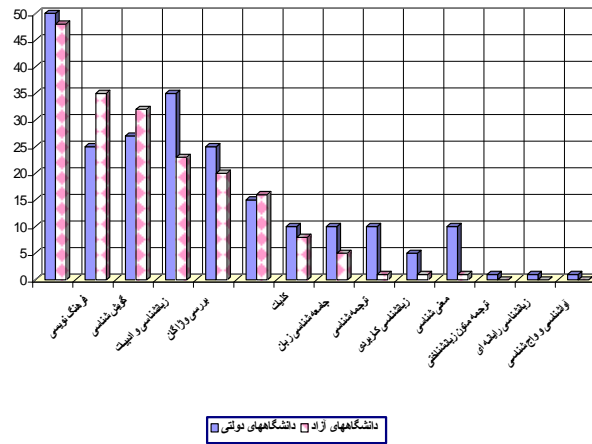
نمودار ۱- مقایسه ای سهم مطالعات زبانشناختی رشته زبان و ادبیات فارسی نسبت به کل پایان نامه های این رشته



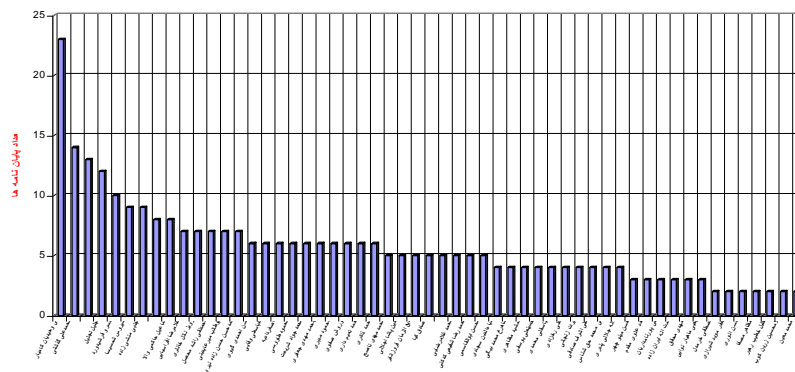
نمودار ۲- توزیع پایان نامه های زبانشناختی رشته زبان و ادبیات فارسی بر اساس نوع دانشگاه



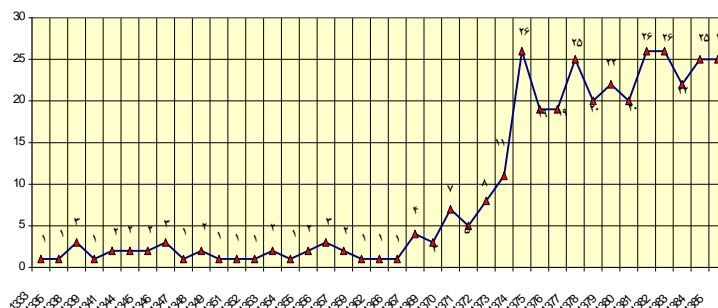
نمودار ۵- توزیع پایان نامه های زبانشناختی رشته زبان و ادبیات فارسی بر اساس موضوع (به تفکیک نوع دانشگاه)



نمودار ۶- توزیع پایان نامه های زبانشناختی رشته زبان و ادبیات فارسی بر اساس استادان راهنما



نمودار ۷- توزیع پایان نامه های زیان‌شناختی رشته زبان و ادبیات فارسی بر اساس سال دفاع



کتابنامه

- حق شناس. علی محمد. (۱۳۷۱). «شعر، نظم و نثر: سه گونه ادبی». میرعمادی، سیدعلی (گردآورنده). مجموعه مقالات دومین کنفرانس زبان شناسی نظری و کاربردی. تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی.
- _____ (۱۳۷۰). مقالات ادبی-زبان شناختی. تهران: انتشارات نیلوفر.
- خانلری، پرویز ناتل. (۱۳۴۵). وزن شعر فارسی. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۵۸). نقد ادبی. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۶۸). موسیقی شعر. تهران: انتشارات آگاه.
- صفوی، کوروش. (۱۳۷۳). از زبان شناسی به ادبیات. (جلد اول: نظم). تهران: انتشارات چشمه.
- _____ (۱۳۸۰). گفتارهایی در زبان شناسی. تهران: انتشارات هرمس.
- ضیاءحسینی، سیدمحمد. (۱۳۶۹). «کاربرد زبان شناسی در تفسیر ادبی». دبیرمقدم. محمد (گردآورنده). مجموعه مقالات نخستین کنفرانس زبان شناسی. تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی.

- علوی مقدم، محمد. (۱۳۵۳). «دو مکتب مختلف نحوی قرن دوم هجری». *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد*. شماره ۲. سال دهم.
- فالر، راجر و دیگران. (۱۳۶۹). *زبان شناسی و نقد ادبی*. ترجمه مریم خوزان و حسین پاینده. تهران: نشر نی.
- قویمی، مهوش. (۱۳۶۵). «زبان شناسی و کاربرد آن در ادبیات: پیدایش نقد ساختاری». *مجله زبان شناسی*. ش ۱. س ۵. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- _____ (۱۳۶۴). «زبان ادبی و زبان گفتاری». *مجله زبان شناسی*. ش ۴. س ۲. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.